**بحثی درباره کلمه سلطان**

**احمدی بیرجندی، احمد**

...در ضمن مطالعه(نهج البلاغه)حضرت امیر علیه السلام به کلامی از آن‏ جناب برخوردم که تأیید می‏کند کلمهء سلطان را آن حضرت به معنی پادشاه بکار برده‏اند.

از طرف دیگر بیشتر محققین نوشته‏اند که این کلمه بمعنی پادشاه از زمان‏ محمود غزنوی مصطلح شده است این مطلب را بصورت یادداشتی نوشته تقدیم داشتم‏ امید است جواب مقنعی لطف نمایند.

«سلطان»کلمه‏ای است عربی به معنی«والی-حجت و قدرت و قهرمان»(سلاطین)جمع‏ آن است.

«سلطان الدم»جوشش و هیجان خون.

سلطان کل شی‏ء»شدت و قوت هر چیزی است.1

در کتاب«وجوه قرآن»حبیش تفلیسی صفحه 133 چاپ دکتر مهدی محقق،چنین‏ آمده است:

سلطان:بدان که سلطان در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین سلطان بمعنی حجت بود چنانکه خدای در سوره الانعام گفت:

(و کیف‏ اخاف ما اشرکتم و لا تخافون انکم اشرکتم باللّه مالم ینزل به علیکم سلطانا»

یعنی:حجة فی‏ کتاب بان مع اللّه شریکا.

و در سورة النمل گفت:

اولا ذبحنه اولیا تینی بسلطان مبین»

یعنی:بحجة بینة یعذرنی بها.

و در سورة الروم گفت:

«ام انزلنا علیهم سلطانا»

یعنی حجة فی کتاب.

و در سورة مؤمن گفت:

و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین»

یعنی:حجة مبینة و بعد می‏گوید:ازین معنی در قرآن بسیار است.و در وجه دوم(سلطان)بمعنی پادشاهی و قهر بود چنانکه در سورة ابراهیم گفت:

و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم

یعنی و ما کان‏ لی علیکم من ملک فاقهر کم علی الشرک.

درسورهء صافات هم آمده است:

و ما کان لنا علیکم من سلطان

یعنی:من ملک.

خلاصه:از آنچه«حبیش تفلیسی»نقل می‏کند؛می توان فهمید که سلطان در قرآن دو وجه دارد:

وجه اول:حجت و بینه و دلیل.

وجه دوم:تسلط و پادشاهی و قدرت و شوکت و مانند اینها.

آقای دکتر ذبیح اللّه صفا در جلد اول«تاریخ ادبیات در ایران»صفحه 216 چنین می- نویسند:«او[-سلطان محمود غزنوی‏]نخستین کسی است که از میان پادشاهان عنوان‏ (1)-آنندراج ذیل لغت(سلطان).

سلطنت بر وی نهاده شد و این از لفظ امیر خلف بانو بود».1

بسیاری دیگر از نویسندگان نیز با توجه بهمین مأخذ این مطلب را ذکر کرده‏اند و تأکید کرده‏اند که پیش از سلطان محمود غزنوی کسی کلمهء«سلطان»را بمعنی پادشاه یا شاه بکار نبرده است.

در کتاب«انسان مافوق»در«حماسهء عاشورا»نوشته آقای سید علی اکبر قرشی در شرح‏ و ترجمهء خطبهء امام حسین(ع)در محلی به نام«بیضه»پیش از ورود به سرزمین کربلا که بدین‏ صورت آغاز می‏شود:

فحمد اللّه و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان رسول اللّه(ص)قال:من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام اللّه،ناکثا لعهد اللّه مخالفا لسنة رسول اللّه(ص)..الخ».

در ترجمهء قسمت اول:«سلطان»را(حکومت)ترجمه کرده می‏نویسد:«هرکس ببیند که حکومتی ستم پیشه کرده و به حریم قوانین الهی تجاوز می‏کند...الخ

سپس در حاشیه چنین می‏نویسد:

«کلمهء سلطان در قرآن بمعنی دلیل و تسلط آمده و مراد از آن در خطبهء امام(ع)ظاهرا حکومت صاحب تسلط است و اطلاق کلمهء(سلطان)بر پادشاه از مصطلحات قرن چهارم هجری‏ ببعد است.در مفردات راغب اصفهانی نیز در ذیل لغت(سلطان)از مادهء(سلط)چنین آمده است:

السلاطه التمکن من القهر بعد می‏گوید:و منه سمی السلطان-و السلطان یقال فی‏ السلاطه و سپس شواهدی را که از وجوه قرآن نقل کردیم می‏آورد و می‏گوید:سلطان را اگر به معنی حجت و دلیل دانسته‏اند از باب هجوم و غلبه‏ای است که بر قلوب و دلها پیدا می‏کند و تسلط و قدرت معنوی درین باب اعمال می‏شود.

اما آنچه باعث برنگارش این یادداشت گونه شد این بود که اخیرا در ضمن مطالعهء (نهج البلاغهء)حضرت علی علیه السلام به این کلام برخوردم که می‏فرماید:

(324)السلطان وزعة اللّه فی ارضه(نهج البلاغه چاپ فیض الاسلام صفحه 1233)

یعنی پادشاه نگهبانان خداوند در زمینش می‏باشد.[-پادشاهان نگهبانان خداوند در زمینش می‏باشند]درین کلام علوی(سلطان)به معنی(پادشاه)بکار رفته است.

آقای فیض الاسلام می‏نویسد:(الف و لام در اول السلطان الف و لام جنس است که همهء پادشاهان را شامل می‏شود و ازاین‏رو خبر آن‏که را(وزعه)فرمود که جمع(وازع)است یعنی‏ حاکم و پاسبان.

استدعا دارم درباب(پرسشها و احتجاجات)جواب این مطلب که مرقوم نمائید که آیا در مآخذ دیگر(قبل از قرن پنجم هجری)کلمهء(سلطان)بمعنی پادشاه بکار رفته است یا خیر؟ یا نظر استاد دکتر صفا درست است که بنقل از مآخذ دیگر نوشته‏اند اولین بار بر سلطان محمود اطلاق شده است؟

مگر اینکه بپذیریم که کلمهء(سلطان)بمعنی پادشاه از قدیم استعمال شده است ولی بر فرد بخصوص و مشخصی از باب(عنوان)استعمال نشده است و یا از مقولهء استعمال(عدل)بجای‏ (عادل)و غیره استعمال می‏شده است که در بوستان سعدی هم دیده می‏شود.

(1)-بنقل از(مجمل التواریخ و القصص)صفحه 406